

کلیم خرد



(نگاهی به جایگاه
علمی امام کاظم علیه السلام)

مله تهامی

امر امامت چه کسی خواهد بود؟» امام در پاسخ فرمود: «از جمله نشانه‌های فردی که پیشوا و امام مسلمانان می‌شود، این است که به سرگرمی نمی‌پردازد و دل مشغول بازیچه نمی‌شود و از کارهای بیهوده پرهیز می‌نماید.» در همین حین فرزند او، موسی بن جعفر علیه السلام وارد خانه شد، در حالی که همراه خود بزغاله‌ای داشت. من به او نگرستم و تعجب کردم که چگونه این رفتار او با سخن امام صادق علیه السلام سازگاری می‌یابد. کمی دقت کردم دیدم او به بزغاله می‌فرماید: «در برابر پروردگار خود فروتن باش!» از

دانش امام در کودکی

۱. نشان خردورزی

«صفوان جمال» از جمله اصحاب و یاران امام کاظم علیه السلام که به شغل شتربانی مشغول بود، هر از چند گاهی، برای کسب فیض و بهره‌مندی از بیکران دانش ائمه علیهم السلام نزد ایشان شرفیاب می‌شد. خود می‌گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام رفته تا در مورد پاره‌ای از مسائل و موضوعات از جمله موضوع امامت از ایشان پرسشی نمایم تا بدانم پس از امام صادق علیه السلام پیشوا و مقتدای شیعیان چه کسی خواهد بود؟ از امام پرسیدم: «[پس از شما] عهده‌دار

دانایی و بینش او شگفت زده شدم. امام صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: «پدر و مادرم به فدایت که به سرگرمی و بیهودگی نمی پردازی.»^۱

۲. کودکی دانشمند

«ابو حنیفه» پیشوای مذهب «حنفی» اهل سنت، آهنگ سفر حج نمود و پس از پایان حج برای دیدار با امام صادق علیه السلام و به جهت برخی مذاکرات علمی عازم مدینه شد. چون به مدینه رسید، به منزل امام رفت و در سراچه خانه اندکی درنگ نمود تا امام او را به حضور بپذیرد. روی سکوی دهلیز نشست. در همین حین کودکی را دید. ابوحنیفه از او پرسید: «در شهر شما اگر کسی غریب باشد و نیاز به قضای حاجت داشته باشد، کجا می رود؟» کودک، عالمانه پاسخ داد: «از دید مردم دور می شود و از تخیلی در آبهای روان، نهرها، زیر درختان میوه، در حریم منازل شخصی، حریم راهها و مساجد دوری می کند. در هنگام تخیلی نباید رو یا پشت به قبله باشد و مراقب باشد که لباس او نجس نگردد و...» ابوحنیفه از پاسخ جامع و کامل کودک

یکه خورد و با شگفتی از او پرسید: «نامت چیست؟» کودک پاسخ داد: «من موسی بن جعفر علیه السلام هستم.» ابوحنیفه که خود را در محضر کودکی دانشمند می دید، از فرصت استفاده کرد و از او پرسید: «فدایت شوم! گناه از سوی کیست؟ خدا یا بنده خدا؟» امام فرمود: «پس بشنین تا پاسخت گویم؛ اگر بگوییم منشأ گناه خداوند است، به خطا رفته ایم که او سزاوار آن نیست که بنده خویش را که به گناه مرتکب نشده، عقاب نماید. اگر بگوییم گناه هم از سوی خدا و هم از سوی بنده است، باز هم سزاوار نیست که شریک قدرتمند بر شریک ناتوان خویش ستم روا دارد، یا اینکه بگوییم گناه از سوی بنده است. در این صورت، اگر پروردگار از گناه او درگذرد که بنابر عفو و گذشت بیکران خود عمل کرده و اگر او را مجازات نماید، ظلمی بر او روا نداشته است.»

۱. بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۸، ص ۱۰۷؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب السروی المازندرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج ۳، ص ۴۳۲.

روی خود نشانید و پس از دیدن لوح به من فرمود: «فرزندم بنویس: «تَسَخَّرَ عَنِ الْقَبِيحِ وَلَا تَرُدَّهُ؛ از زشت گویی و زشت کاری بپرهیز و حتی اراده آن را هم مکن.»

آن گاه به من فرمود: «حال این بیت شعر را که گفتم، تو کامل کن.» من بیت شعر را این گونه کامل کردم: «وَمَنْ أَوْلَيْتَهُ حُسْنًا فَرَدَّهُ؛ و هر کس را سزاوار احسان یافتی، [بر نیکی ات به او] بیفزای.»

در این لحظه پدرم مصرعی دیگر انشا کرد و فرمود: «سَتَلْفِي مِنْ عَدُوِّكَ كُلِّ كَيْدٍ؛ به زودی مکر و حيله از دشمن خود خواهی دید.»

من نیز بیت او را کامل کردم: «إِذَا كَادَ الْعَدُوُّ فَلَا تَكْذِبْهُ؛ وقتی دشمن، دشمنی پیشه کرد تو مانند او مباش.»

امام وقتی ذهن پویا و فعال فرزند خویش را در پاسخ رسا و شیوا، این چنین آماده می بیند، در شأن او می فرماید: «دُرَيْتَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛ فرزندانی که بعضی از نسل بعض

سخن امام که به اینجا رسید، ابوحنیفه همچنان مات و مبهوت از پاسخ دانشورانه و حکیمانه امام کاظم علیه السلام خود را از شرفیاب شدن به محضر امام صادق علیه السلام که قصد اولیه او بود، بی نیاز دید و از همان جا، با دستی پر به سوی شهر خود بازگشت.^۱

۳. کودکی از تبار آفتاب

امام صادق علیه السلام، امام کاظم را در اوان کودکی، برای تحصیل، به مکتب خانه ای فرستاد. آنچه مسلم است این است که انگیزه امام از این کار، تحصیل فردی امام کاظم علیه السلام نبوده؛ چرا که در آن دوره هیچ کس جز امام صادق علیه السلام نمی توانست چیزی بر اندوخته علمی آن کودک فرزانه بیفزاید. شاید این کار امام صادق علیه السلام به انگیزه تشویق دیگر کودکان به تحصیل، یا شناخت و معرفی امام بعد از خود به مردم و یا نشان دادن ارزش تحصیل علم به دیگران و انگیزه هایی چنین بوده است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: روزی از مکتب خانه به سوی منزل بازمی گشتم، به خانه رسیدم و لوحی که با خود داشتم، نشان پدرم دادم. پدرم مرا روبه

۱. همان، ص ۱۱۴؛ تحف العقول، ابن شعبه الحزانی، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا، ص ۴۱۱.

دیگرند.»^۱

دانش امام در نوجوانی

۱. از زلال نبوت

امام کاظم نوجوانی نارس و با نشاط شده بود. روزی از کوچه‌های شهر پیامبر ﷺ می‌گذشت. شخصی از شیعیان درشت گو و ظاهرین، به نام «عیسی شلقان»، او را دید و با عتاب گفت: «ای پسر! می‌بینی پدرت با ما چه می‌کند؟ روزی ما را به چیزی فرمان می‌دهد و روز دیگر ما را از آن باز می‌دارد! او به ما گفته بود: با ابوالخطاب دوستی کنیم، امروز می‌گوید: از او بیزاری جوئید و او را لعن می‌کند.»

ابوالخطاب از نزدیکان و بزرگان اصحاب امام صادق ﷺ بود، اما پس از مدتی منحرف شد و به غلات گرایش یافت. او امام صادق ﷺ را خدا خواند و خویش را پیامبر او معرفی نمود. امام کاظم ﷺ با منطقی استوار در پاسخش فرمود: «آفریدگان خدا سه دسته‌اند؛ دسته اول مؤمنان راستین‌اند که ایمانی استوار دارند. دسته دوم کافرانی گمراه هستند که در کفر خود پافشاری می‌کنند. و دسته سوم گروهی هستند که

هر چند خود را در زمره مؤمنان قرار می‌دهند، اما نور ایمان در دلشان نتابیده و ایمانشان عاریه‌ای است که آنها را «معارین» گویند.»

امام به نحوی سر بسته عیسی شلقان را جزو همین گروه سوم برشمرد. عیسی می‌گوید: «پس از این گفتگوی کوتاه که بین من و موسی بن جعفر ﷺ صورت پذیرفت، نزد پدرش امام صادق ﷺ رفتم و آنچه را او به من گفته بود، به امام گفتم. امام فرمود: فرزندم موسی ﷺ از سرچشمه نبوت جو شیده است.»^۲

۲. کشتیان امت

یکی از نزدیکان امام صادق ﷺ به نام «فیض بن مختار» می‌گوید: خدمت امام رسیدم. پس از اندکی موسی بن جعفر ﷺ که نوجوانی بود، وارد شد و سلام کرد. به احترامش برخاستم و پیشواز او رفتم و وی را در آغوش گرفتم و بوسیدم. امام صادق ﷺ با

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۹، مناقب آل ابی

طالب، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی،

قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۱۸.

دیدن ابراز محبت و احترام من نسبت به فرزندش خرسند شد، با تبسمی ملیح فرمود: «شما شیعیان ما به سان کشتی ای هستید و این نوجوان که تو به او محبت نشان دادی، کشتیبان شما می باشد.» مدتی از دیدار من با امام گذشت و سال بعد برای انجام مناسک حج به مکه مشرف شدم. پس از انجام اعمال حج دو هزار سکه ای را که همراه داشتم، توسط شخصی برای امام فرستادم و به او گفتم که هزار سکه آن را از سوی من به امام صادق علیه السلام و هزار درهم دیگر را به فرزندش امام کاظم علیه السلام بدهد. پس از مدتی امام را زیارت کردم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا مرا با فرزندم موسی برابر می دانی؟ [که در هدیه دادن تساوی برقرار نمودی]» عرض کردم: «مولای من! من این کار را به دلیل فرمایش خودتان انجام دادم [که فرمودید: شما کشتی نشین و او کشتیبان شیعیان است.]» امام به نشانه تأیید سری تکان داد و فرمود: «آری، اما به خدا سوگند من این کار را نکردم، بلکه این پروردگار بزرگ است که چنین مقام

شامخی به او داده است.»^۱

جایگاه و موقعیت علمی امام در

دوران امامت

۱. دانای اسرار

از جمله راه های شناخت امام معصوم علیه السلام از بقیه مردم، اخبار او از آینده و آگاهی دادن از اسرار پوشیده بر آفریدگان است.

«ابابصیر» شاگرد برجسته مکتب امامت که محضر سه امام معصوم را درک نموده بود (از امام باقر علیه السلام تا امام کاظم علیه السلام)، روزی نزد مولای خویش امام کاظم علیه السلام می رود و پرسش مهمی را مطرح می نماید. و از امام می پرسد که نشانه های شناخت امام چیست؟ امام پاسخ می دهد: «امام را از چند راه می توان شناخت؛ نخست اینکه امامت او منصوص باشد؛ یعنی توسط امام پیشین بدان تصریح شده باشد. دوم اینکه هر پرسشی از او شد، بتواند پاسخ گوید و از جواب درنماند و اگر هم از او پرسشی [در زمینه ای که پاسخ آن لازم است] نشد، خودش سخن

۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۱.

زبان هریک از گروه‌های مردم را بداند و نه تنها زبان آنها را بلکه زبان هر موجودی از پرنده و جاندار را به نیکی می‌داند.^۱

۲. آینه ایزد نمای

امام کاظم علیه السلام در مجلسی با فردی سخن می‌گفت. در بین سخنان خود به او فرمود که در فلان تاریخ خواهد مُرد. «اسحاق بن عمار» از شاگردان امام در مجلس بود. با شنیدن این سخن به فکر فرورفت: «آیا واقعاً امام هنگام مرگ افراد را می‌داند.» در همین افکار غوطه می‌خورد که متوجه شد امام با تندی به او می‌نگرد. به خود آمد. امام به او فرمود: «ای اسحاق! وقتی رُشید هجری (از یاران با وفای امام علی علیه السلام) که در زمان امام مجتبی علیه السلام به فرمان معاویه به شهادت رسید) به خاطر داشتن علم مُنایا و بلایا، هنگام مرگ افراد و رخدادهای آینده را که کسی از آن آگاهی نداشت، می‌دانست؛ من که امام هستم، بی اطلاع باشم؟! در حالی

بی‌اغازد و آن مسئله را حل نماید. سوم از آینده خبر بدهد. چهارم زبانهای مختلف اقوام بشر را بداند و بتواند با هر زبانی که با او سخن می‌گویند، به همان زبان پاسخ دهد.» سپس رو به ابابصیر کرد و با لبخندی معنی دار فرمود: «پیش از آنکه از این مجلس خارج شوی، این نشانه‌ها را خواهی دید!»

در همین اثنا، مردی از اهالی خراسان (مناطق شامل خراسان کنونی و افغانستان تا هندوستان) وارد شد و با تکلف فراوان به زبان عربی با امام سلام و احوالپرسی کرد، اما امام پاسخ او را به زبان فارسی داد. مرد خراسانی شگفت‌زده عرض کرد: «یابن رسول‌الله! به خدا سوگند من فقط به این دلیل فارسی سخن نگفتم، که می‌پنداشتم شما فارسی را نکو نمی‌دانید!» امام با متانت فرمود: «سبحان الله! اگر من نتوانم به خوبی و وضوح پاسخ تو را بدهم، پس برتری من نسبت به تو در جایگاه امامت چیست.» آن‌گاه رو به ابابصیر کرد و فرمود: «ای ابابصیر! امام کسی است که

۱. محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، الارشاد، مشهد، انتشارات کنگره شیخ مفید، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۱۷.

که امام به دانستن آن از هر کسی شایسته تر است؟!»

سپس در مورد آینده خود او هم فرمود: «ای اسحاق! هر آنچه در توان داری، عمل صالح انجام بده که چراغ عمر تو نیز رو به خاموشی می‌رود و دو سال دیگر از دنیا خواهی رفت. پس از تو نیز با گذشت مدت اندکی بین بازماندگان تو اختلاف می‌افتد، به گونه‌ای که به ستیزه جویی با هم می‌پردازند و حتی خیانت می‌کنند تا بدان جا که دشمنان آنان را مورد سرزنش خویش قرار می‌دهند. آیا باز هم تعجب می‌کنی از اینکه امام زمان مرگ کسی را بداند [در حالیکه من از رخدادهای پس از مرگ تو نیز آگاهم؟!]

اسحاق سر به زیر انداخت و از گفته‌های خود پشیمان شد و استغفار نمود. پس از مدتی او از دنیا رفت و همان گونه که امام فرموده بود، بین بسازماندگانش سرکشی و طغیان درگرفت. آنان اموال مردم را به زور می‌گرفتند و در راه‌های غیر مشروع هزینه می‌نمودند، اما انجام کارشان به

دریوزگی و بدبختی افتاد.^۱

۳. پاسخ فراخور پرسشگر

از جمله ویژگیهای فرد دانشمند، شناخت توان علمی طرف مباحثه خود و پاسخگویی در محدوده آگاهیهای اوست. نوشته‌اند: فردی به نام «ابو احمد خراسانی» برای پرسش مسئله‌ای علمی محضر امام کاظم علیه السلام رسید. اما امام به خوبی از پایین بودن سطح آگاهیهای علمی او آگاهی داشت. وقتی خدمت امام رسید، پرسید: «کفر مقدم است یا شرک؟» از آنجا که درک این پرسش و توان دریافت پاسخ و فهم آن برای وی مشکل بود، امام در جواب او فرمود: «تو را با این بحث چه کار!؟ من در مورد تو فکر نمی‌کنم که صلاحیت وارد شدن به این بحثها را داشته باشی.» ابواحمد در جواب امام عرض کرد: «هشام بن حکم از من خواسته بود تا این سؤال را از شما بپرسم.» امام وقتی دانست او از جانب خود این سؤال را نپرسیده، بلکه فقط می‌خواسته جواب را دریافت کند و به

۱. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۸۴.

فرد مذکور برساند، پاسخی شفاف بیان نمود. امام فرمود: «کفر مقدم بر شرک است؛ زیرا نخستین کسی که کفر ورزید، شیطان بود که بزرگی نمود و از فرمان خداوند روی برتافت. او از کافرین بود. از آن گذشته، کفر یک چیز است و آن انکار پروردگار و باور به الهیت غیر او، اما شرک انکار پروردگار نیست، بلکه اثبات الهیت او و شریک قرار دادن دیگری با اوست.»^۱

۴. پاسخ کوبنده

مُجاب کردن غرض ورزان و پاسخ کوبنده در برابر کج اندیشی مخالفان ولایت، از جمله شیوه‌های علمی امامان معصوم در برخورد با این گونه افراد است که عمدتاً دست نشانندگان حکمرانان فاسد بوده و در شمار مزدوران دربار هستند. یکی از این افراد دست نشانده و دانشوران مزدور، «نفع انصاری» بود. نوشته‌اند: روزی هارون الرشید عباسی، امام کاظم علیه السلام را به حضور طلبید. امام به دربار خلیفه رفت. نفع پشت در کاخ هارون الرشید منتظر نشسته بود تا او را به درون راه دهند. امام از پیش روی او

گذشت و باشکوه و جلالی ویژه به درون رفت. نفع از عبدالعزیز بن عمر که در کنارش بود، پرسید: «این مرد باوقار که بود؟» عبدالعزیز گفت: «او فرزند بزرگوار علی بن ابی طالب از آل محمد صلی الله علیه و آله است. او موسی بن جعفر علیه السلام است.» نفع که از دشمنی بنی عباس با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه بود و خود نیز کینه آنان را به دل داشت، گفت: «گروهی بدبخت‌تر از اینان (عباسیان) ندیده‌ام؛ چرا آنان به کسی که اگر قدرت یابد، آنان را سرنگون خواهد کرد این قدر احترام می‌گذارند؟ هم اینک این جا منتظر می‌شوم تا او برگردد و با برخوردی کوبنده، شخصیتش را درهم بکوبیم.» عبدالعزیز با دیدن سخنان کینه توزانه نفع نسبت به امام، گفت: «بدان که اینان خاندانی هستند که هر کس بخواهد با مرکب سخن به سوی آنها بتازد، خود پشیمان می‌شود و داغ خجالت و شرمساری بر جبین خویش تا پایان عمر می‌زند.» اندکی گذشت و امام از

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۴؛ تحف العقول، ص ۳۰۴.

در طوفان سهمگین کلام امام بر باد رفته می‌دید، در حالی که دستش می‌لرزید و چهره‌اش از شرمندگی سرخ شده بود، افسار اسب امام را رها کرد و به کناری رفت.

عبدالعزیز با پوزخندی زهرناک به شانهٔ نفع زد و گفت: «نگفتم به تو که با او توان رویارویی نداری!»^۱

۵. به سنگینی شوم

اشراف کامل به مسائل علمی و پاسخ فراگیر، رمز دیگری از هزاران نکته پنهان و آشکار موقعیت علمی امام علیه السلام بود. در دوران ائمه معصومین علیهم السلام بسیار اتفاق می‌افتاد که حکمرانان برای زیر سؤال بردن شخصیت علمی ائمه علیهم السلام از برپایی مجالس علمی و مناظرات گوناگون بهره می‌جستند. نوشته‌اند: روزی فردی به نام «ابو یوسف» که سمت قضاوت و امامت جمعه و جماعت را در بغداد عهده‌دار بود، از خلیفه عباسی (مهدی یا هارون الرشید) خواست تا جلسهٔ مناظره‌ای برای درهم شکستن

کاخ بیرون آمد و سوار بر مرکب خویش شد. نفع با چهره‌ای مصمم جلو آمد، افسار اسب امام را گرفت و مغرورانه پرسید: «آی! تو که هستی؟» امام از بالای اسب نگاهی «عاقل اندر سفیه» کرد و با اطمینان فرمود: «اگر نسیم را می‌خواهی، من فرزند محمد صلی الله علیه و آله دوست خدا، فرزند اسماعیل ذبیح‌الله و پور ابراهیم خلیل‌الله هستم. اگر می‌خواهی بدانی اهل کجا هستم، اهل همان مکانی که خدا حج و زیارت آن را بر تو و همهٔ مسلمانان واجب کرده است. اگر می‌خواهی شهرتم را بدانی، از خاندانی هستم که خدا درود فرستادن بر آنان را در هر نماز بر شماها واجب گردانیده و اما اگر از روی فخر فروشی سؤال کردی، به خدا سوگند! مشرکان قبیلهٔ من راضی نشدند، مسلمانان قبیلهٔ تو را در ردیف خود به شمار آورند و به پیامبر گفتند: ای محمد! آنان که از قبیلهٔ خویش هم شأن و هم مرتبهٔ ما هستند، نزد ما بفرست. اکنون نیز از جلوی اسب من کنار برو و افسارش را رد کن!» نفع که همهٔ شخصیت و غرور خود را

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۳۱.

امام فرمود: «حال من از تو می پرسم: چه تفاوتی بین نماز و روزه زنی که در عادت ماهانه است، وجود دارد؟ آیا باید نمازهای این ایام را قضا نماید؟» قاضی پاسخ داد: «خیر قضای این نمازها بسر او واجب نیست.» امام پرسید: «روزه چگونه است؟» او پاسخ گفت: «بله روزهایی را که در ایام عادت نگرفته، بایستی قضا نماید.» امام دوباره پرسید: «چگونه است که نمازها را نباید قضا کند، اما قضای روزه‌ها را باید به جای آورد؟» قاضی پاسخ داد: «چون این حکم اسلام است.» امام فرمود: «آن (تظلیل در سایه بان یا خیمه) هم حکم اسلام است.» خلیفه در این مدت سکوت کرده و منتظر نتیجه مناظره بود، وقتی از پیروزی ابویوسف ناامید شد، زیر لب به او غرید: «گمان نمی کنم دیگر [در مقابله با او] از تو کاری ساخته باشد.» ابویوسف که از شکست آسان خود در برابر امام خشمگین و خجلت زده بود، رو کرد به خلیفه و گفت: «سنگ بزرگی پیش پایم افکند.»^۱

شخصیت امام کاظم علیه السلام ترتیب داده و با طرح مسائلی به زعم خود، «پیچیده!» امام را در تنگنا قرار دهد. ابویوسف به خلیفه گفت: «به من رخصتی ده تا از موسی بن جعفر علیه السلام سؤالاتی بپرسم که توان پاسخ دادن به هیچ یک از آنها را نداشته باشم.» خلیفه با کمال میل پذیرفت. امام را به دربار احضار نمودند. ابویوسف از امام خواست تا مسائلی خود را مطرح نماید. امام پذیرفت. ابویوسف پرسید: «نظرت در مورد مظلیل (زیر سایه رفتن) شخص مُحرم که لباس احرام پوشیده است، چیست؟» امام فرمود: «شخصی که مُحرم شده، بایستی زیر سایه برود.» او بلافاصله پرسید: «اگر خیمه بزنند چه؟ آیا می تواند داخل خیمه برود؟» امام فرمود: «آری، زیر خیمه می تواند برود.» ابویوسف که به خیال خود، پاسخ دلخواه را ستانده بود، به زعم اینکه تناقض در پاسخ امام وجود دارد، گفت: «پس فرق این دو (سایه بان و خیمه) با هم چیست [که محرم زیر سایه بان نمی تواند برود، اما در سایه خیمه اشکالی ندارد که قرار گیرد]؟»

۱. الارشاد، ص ۲۲۹.